

بسم الله الرحمن الرحيم

حکمرانی، ایده دولت، و استبداد دیوانسالاری

مجتبی عبدخدایی

چکیده:

در خرد حکمرانی، کارآمدی دولت بر بنیان مشارکت، بهره‌گیری از عقل جمعی و آزادی بنا نهاده شده است. در این قلمرو این سوال مطرح است که چرا در کشورهای ضعیف محوریت مناقشات حول بنیان اساس نظام و خرد دولت است و کمتر در قلمرو سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری است؟ در حالی که در کشورهای قوی مناقشات و چانه‌زنی‌های حول محور تصمیمات و سیاستها بوده و عقلانیتی که اساس حاکمیت بر آن بنا نهاده شده است کمتر مورد چالش و مناقشه است؟ این نوشتار با روشی تحلیلی به تفکیک دو نوع عقلانیت، یعنی عقلانیت پایه و عقلانیت سیاستگذاری پرداخته و بر این باور است که شکل‌گیری اقتدار یک کشور منوط به آن است که عقلانیت پایه، ایده دولت و مسائلی که حول آن شکل می‌یابد از میدان چانه‌زنی و چالشهای روزمره بدور مانده و در مقابل مسائلی که در حوزه عقلانیت سیاستگذاری و منافع ملی است هر اندازه محل کاوش مدام و گسترده و با بهره‌گیری از خرد جمعی بیشتر انجام پذیرد منجر به اتخاذ تصمیمات و سیاستهای بهینه خواهد گردید. با این وجود در کشورهای ضعیف هم دستگاه اجرایی و بوروکراسی و هم دشمنان نظام با انگیزه متفاوت تلاش دارند تا معرکه گفتگو و تضارب آرا را به مسائلی از سنخ نخست محدود کرده و مسائل از سنخ دوم را از دسترس مشارکت جمعی خارج سازند. در نتیجه ایده دولت تضعیف گردیده و از سوی دیگر تصمیمات حوزه منافع ملی، سیاستگذاری و تصمیم‌گیری بی‌بهره از خرد جمعی می‌گردد، و راه را بر دیکتاتوری دستگاه بوروکراسی و تضعیف نظام هموار می‌سازد.

واژگان کلیدی: خرد حکمرانی، ایده دولت، استبداد، عقلانیت، منافع ملی.

مقدمه:

انقلاب اسلامی بر بنیان دو رکن یعنی استقلال از بیگانگان خارجی و آزادی از استبداد درونی شکل گرفت؛ از این رو تحقق جمهوری اسلامی افقی فراتر از دولت مدرن، بلکه شکل‌گیری ملت - دولت یا دولت مدنی مبتنی بر مردم‌سالاری بر اساس تعالیم اسلامی را می‌طلبد؛ به همان میزان که استقلال، مداخله قدرت‌های بیگانه و حفظ تمامیت و بعد بیرونی حاکمیت حایز اهمیت است، حفظ آزادی به عنوان گوهری ارزشمند که ثمره مجاهدت‌های چندصدساله این ملت است، در تحقق دولت قوی امری مهم و کلیدی است. با وجود این هیچ‌گاه در روند غالب جریان انقلاب اسلامی، برداشت سطحی از آزادی به منزله صرف شعار یا رویای خیال‌پردازانه برای کامجویی‌های فردی و تضییع حقوق دیگران مطرح نشد، بلکه ملتی که با پیامدهای چندصدساله خودکامگی دست و پنجه نرم کرده بودند، خواستار آزادی در عمیق‌ترین لایه‌های آن بودند. در خرد حکمرانی، آزادی بر فلسفه خاصی بنا نهاده شده است که بر پایه آن کارآمدی نظام به مناسب‌ترین وجه ممکن تأمین می‌شود. این بنیان دو پیش‌فرض اساسی دارد: نخست لزوم مشارکت و بهره‌گیری از عقل جمعی در

سیاستگذاری، برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و گزینش مجریان لایق؛ دوم لزوم به‌دوش کشیدن بار مسئولیت پیامدهای ناشی از انتخاب‌ها و گزینش‌ها توسط مردم.

ملتی که از دیکتاتوری شاهان خلاصی جسته است، اگر نتواند فرایندهای مشارکت یا اعتراض خود به سیاست‌ها، برنامه‌ها اقدامات یا بی‌سیاستی، بی‌برنامه‌گی و بی‌اقدامی دولتمردان را نهادینه کند، به‌ناچار دستخوش خودکامگی دستگاه بروکراسی و دیکتاتوری نقابدار رده‌های اجرایی دولت یا اقتدارطلبی سرکوبگرانه محافل جناحی و باندی می‌شود که مقابله با آن به‌مراتب دشوارتر از مبارزه با خودکامگی سلاطین است و درنهایت حکومتی را رقم خواهد زد که از درون دچار زوال و ناکارآمدی است.

از سوی دیگر شکل‌گیری و تقویت ایده دولت و عقلانیت پایه‌ای که اساس نظام یک کشور بر آن استوار گردیده و بنیان ملت حول آن شکل می‌گیرد اگر بر اساس باوری عمیق و بر اساس اجماع فکری جامعه صورت نپذیرد، نظامی متزلزل و دولتی ضعیف را رقم خواهد زد که بصورت دائم بقای او از درون و بیرون با چالش مواجه خواهد بود و جایی برای بهینه‌سازی فرایند مشارکت جمعی در سیاستگذاری و تصمیمات باقی نخواهد ماند. حال سؤال اساسی این است که چرا در کشورهای در حال توسعه بیشتر گفتگوها، چالش‌ها و مناقشات حول بنیان اساس نظام و خرد دولت است و کمتر در قلمرو سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری است؟ در حالی که در کشورهای توسعه یافته وضعیت بالعکس بوده و مباحث و چانه‌زنی‌های حول محور تصمیمات و سیاست‌ها بوده و خرد نظام و حاکمیت کمتر مورد بحث و مناقشه است.

این نوشتار با روشی تحلیلی به تفکیک میان دو نوع عقلانیت، یعنی عقلانیت پایه و عقلانیت سیاستگذاری و تصمیم‌گیری پرداخته و بر این باور است که شکل‌گیری اقتدار یک کشور منوط به آن است که عقلانیت پایه، ایده دولت و مسائلی که حول آن شکل می‌یابد از میدان چانه‌زنی و چالش‌های روزمره بدور مانده و در مقابل مسائلی که در حوزه عقلانیت سیاستگذاری و منافع ملی است هر اندازه محل کاوش مدام، گسترده و با بهره‌گیری از خرد جمعی بیشتر انجام‌پذیری منجر به اتخاذ تصمیمات و سیاست‌های بهینه خواهد گردید. با این وجود در کشورهای ضعیف هم دستگاه اجرایی و بوروکراسی و هم دشمنان نظام با انگیزه متفاوت تلاش دارند تا معرکه گفتگو و تضارب آرا را به مسائل از سنخ نخست محدود کرده و مسائل از سنخ دوم را از دسترس عقلانیت و مشارکت جمعی خارج سازند. در نتیجه ایده دولت که بنیان عقلانیت پایه است تضعیف گردیده و از سوی دیگر تصمیمات حوزه منافع ملی، سیاستگذاری و تصمیم‌گیری بی‌بهره از خرد جمعی گردیده و علاوه بر آنکه تصمیماتی ضعیف می‌گردد، راه را بر دیکتاتوری دستگاه بوروکراسی و در نتیجه تضعیف نظام باز می‌سازد. این نوشتار در سه قسمت به این مهم می‌پردازد. نخست تحولات معنایی حکومتداری را بررسی نموده، سپس جایگاه ایده دولت و مملکت‌داری را مورد کاوش قرار داده و در گام آخر به بررسی مناسبات آندو و عوامل چالش برانگیز در این مناسبات می‌پردازد.

۱ - حکمرانی و تحولات معنایی آن

مملکت‌داری در دولت مدرن از طریق فرایندی سازمانی و در قالب نهادی به نام حکومت صورت می‌پذیرد؛ اما پیش و بیش از شناخت ماهیت سازمانی آن، نوع خرد و عقلانیتی که مملکت‌داری را تعریف، تحدید و ساماندهی می‌کند، حایز اهمیت است.

تا پیش از قرن شانزدهم، معنایی که از سیاست برداشت می‌شد، تدبیر امور مختلف فردی اجتماعی را در بر می‌گرفت. این امور طیف گسترده‌ای از مسائل و موضوعات، از کنترل روحی فردی و هدایت خانواده گرفته تا مدیریت محله و شهر را شامل می‌شد. به تعبیر فوکو، حکومت مساوی با هدایت کردن و سیاست به مثابه جهت‌بخشی خاص و معنادار این هدایتگری^۱ بود و گستره آن دربرگیرنده حکمرانی بر خود و دیگران^۲ می‌شد؛ (Lemke, 2012: 2) اما از قرن شانزدهم مملکت‌داری بیشتر به معنای هنر اداره کردن تعبیر شد (Foucault, 1991, 87) و این برداشت سه مرحله تکاملی را طی کرد که در شکل‌گیری دولت مدرن و ملت - دولت تأثیری عمیق بر جای گذاشت:

نخست، برداشت قیم‌مابانه از مملکت‌داری: در حکومت‌های امپراتوری، مملکت‌داری بر مبنای نگاهی سرپرستانه به اتباع و رعایا شکل گرفته بود. وظیفه حکومت امری فراتر از تحکیم دولت، بلکه سرپرستی و هدایت رعایا و دلسوزی درباره آنان بود. صرف نظر از اینکه در واقعیت چه میزان به این امر اهتمام می‌ورزیدند، انتظار پایه از حکومت بر اساس تحقق خیر و سعادت مردم و تعیین تکلیف تمامی مسائل و موضوعات زندگی فردی و اجتماعی بنا شده بود؛ اما در مقام عمل به برداشت قیم‌مابانه از مردم می‌انجامید و حکومت مالک‌الرقاب ملت تصور شده و جایی برای حق و حقوقی مردم باقی نمی‌گذاشت.

دوم، مملکت‌داری مبتنی بر منافع دولت: از اواسط قرن هیجدهم و با تحکیم دولت‌های مدرن، این اندیشه رواج یافت که دولت باید به گونه‌ای مملکت‌داری نماید که حداکثر استحکام، توانمندی، قدرت و امنیت را برای خود فراهم سازد تا در مقابل عناصری که بقای او را به چالش می‌کشند، استحکام یابد. در این مرحله، دولت در سیاست داخلی به صورت نامحدود و خودکامه، و در عرصه رقابت با دولت‌های دیگر محدود و غیرمداخله‌جویانه عمل می‌کرد و این دو ملازم یکدیگر شمرده می‌شدند. بر این اساس سه کار ویژه مهم برای دولت تعریف می‌شود:

الف) تعیین‌بخشی و استقلال دولت از طریق انباشت ثروت، تمرکز قدرت و افزایش جمعیت برای حفظ بقا در رقابت دایم با سایر دولت‌ها.

ب) مدیریت داخلی یا شکل‌گیری دولت پلیسی که به نوعی تجسم‌بخشی و سازماندهی دولت برای حفظ سلطه و سیطره داخلی بود.

ج) لزوم وجود دستگاه نظامی و دیپلماسی برای حفظ استقلال و تکرر دولت‌ها که در اروپا و در قالب موازنه قدرت میان دول غربی نمود یافت.

فوکو از این سه امر به عنوان «سه شیوه به هم وابسته حکمرانی بر اساس عقلانیتی خاص» یاد می‌کند که «دولت قاعده و قلمرو کاربست آن امور است». (فوکو، ۱۳۹۲، ص ۱۴) گفتنی است در این مرحله هرچند مبنای مملکت‌داری بر اساس منافع دولت است، اما معیارها و حدود عملکرد دولت بر اساس قانون معین می‌شد. با وجود این مبنای قانون امری فراتر از مصلحت دولت بود و بر اساس معیارهای حق طبیعی، اخلاقی یا الهی تعیین می‌شد و دولت ملزم به رعیت آن بود؛ به گونه‌ای که نادیده گرفتن قانون از سوی دولت به گونه‌ای از بحران مشروعیت می‌انجامید.

سوم مملکت‌داری مبتنی بر منافع ملت و محدودیت دولت: در این مورد مملکت‌داری به معنای فهم شیوه عقلانی حکمرانی و بهترین شیوه ممکن حکومت کردن برای تأمین رفاه و منافع مردم است. بر این اساس لازم است خودتنظیمی‌هایی از سوی

¹ The Conduct of Conduct

² Governing the Self and Others

دولت و مردم صورت پذیرد و قاعده خودمحدودسازی خرد حکومتی به منزله خودتنظیمی عملی است. در این شیوه از حکومت داری ویژگی های زیر مد نظر قرار می گیرد:

الف - معیار قرار گرفتن کارآمدی و مدیریت به عنوان ملاک اساسی مشروعیت: در این معنا خروج یا انحراف دولت از معیارهای عقلانیت، بیش از آنکه به معنای فقدان مشروعیت ناشی از عدول از معیارهای حقوقی مبتنی بر حق طبیعی، اخلاقی یا الهی باشد، به معنای ناکارآمدی و بی کفایتی در اداره امور تلقی می شود؛ یعنی بر خلاف عقلانیت مبتنی بر منافع دولت که قانون ابزار محدودسازی و معیار سنجش مشروعیت عملکرد دولت بود، در عقلانیت خرد انتقادی، اقتصاد سیاسی ابزار این محدودسازی و به معنای «شیوه حکمرانی تأمین کننده منافع و رفاه ملت» است. در شکل گیری این ویژگی و نهادهای سازشی آن نگاه اقتصاد سیاسی به مملکت داری نقشی بنیادین ایفا کرد.

ب - دولت موظف است علاوه بر تعیین حدود رفتار مردم، وظایف و محدودیت های عمومی خود را تعریف و رعایت کند منشأ محدودیت های مذکور امری فراتر از دولت است و ریشه در حق طبیعی یا حق الهی یا مبنای قراردادی دارد.

ج - چارچوب محدودیت های دولت صرفاً بیانگر موارد حق نداشتن دولت یا سوءاستفاده از حاکمیت نیست، بلکه بر مبنای معیارهای خرد انتقادی حکومت داری است؛ بدین معنا که دولت نباید بیش از حد حکومت کند یا گسترده شود. (فوکو، ۱۳۹۲، ۲۱-۲۶)

۲- ایده دولت و مملکت داری:

دولت نه تنها بیانگر مجموعه ای از نهادهاست، بلکه حاکی از وجود نگرش ها، ارزش ها و شیوه های اعمال و رفتاری است که در نهایت از آن به «مدنیت» تعبیر می شود. به تعبیر وینسنت، «دولت اندیشه یا مجموعه ای از مفاهیم، ارزش ها و اندیشه هایی در خصوص زندگی اجتماعی است که بعضاً به صورت نهادهایی آشکار می شود». (وینسنت، ۱۳۷۱، ص ۱۸ و ۲۲) بر این اساس انواع مختلفی از تئوری های دولت پیرامون این سؤال شکل گرفته اند که ماهیت دولت به عنوان قدرت عمومی مستمر چیست؟ به این مسئله از زاویه دیگری نیز می توان نگرست. از آنجا که دولت ها به صورت چارچوبی برای زندگی و حیات روزمره انسان ها درآمده اند، شناخت نقش ایده ای که آدیان را به پذیرش دولت و شکل خاصی از حکومت ترغیب می کند، اهمیتی اساسی می یابد. تمایز میان دولت در معنای قومی، مدرن و مدنی آن نشان می دهد که در دولت قومی، پیوندهای نژادی و طبیعی، در دولت مدرن پیوندهای مبتنی بر جغرافیای سیاسی و سرزمین و در دولت مدنی یا ملت - دولت شکل گیری عقلانیت و اراده جمعی یا ایده دولت نقشی اساسی ایفا می کند. در این نگاه، مقصود از ایده دولت همان فلسفه وجودی دولت یعنی ایده مشترک شکل یافته میان مردم درباره ضرورت و هدف حیات شکل خاصی از دولت و پذیرش زندگی ظل حاکمیت آن است که به عنوان رشته ای میان مردم و موجودیت سیاسی - اجتماعی و سرزمینی خاص پیوند ایجاد می کند. ایده دولت ارتباط جامعه و دولت را توضیح می دهد و به مثابه جوهره، بنیاد و قلب هویت سیاسی دولت عمل می کند و دولت را به عنوان موجودی منظم، منسجم و پایدار باقی نگه می دارد. ماهیت ایده دولت بنیانی شناختی و ارزشی دارد که در فرایندی اجتماعی و بر اساس تبادل ایده ها و اندیشه و به صورت بین الازدھانی، جامعه به عقلانیتی جمعی در باب شکل و نوع خاصی از جامعه سیاسی با اهداف و ویژگی های خاص دست می یابد. شکل گیری ایده دولت مهم ترین گام به منظور نهادهای سازشی سازمانی سیاسی چون دولت است. در فرایند منطقی شکل گیری ایده دولت، جامعه سیاسی و ملت سازی مقدم بر وجود ساختار فیزیکی و نهادی دولت است؛ به دیگر سخن

وجود جامعه منوط به شکل‌گیری دولتی در رأس آن نیست، بلکه هسته مرکزی جامعه را همان معیارها و ادراک‌های بین‌الاذهانی شکل می‌دهد که تبدیل به رویه‌های رفتاری مورد قبول شده است؛ رویه‌هایی که جامعه با نظام تنبیه و پاداش با بهره‌گیری از طیف وسیعی از ابزارها - از فشارها و واکنش‌های روحی و روانی اجتماعی گرفته تا برخورد‌های فیزیکی - به آحاد جامعه خود می‌آموزاند و می‌پذیراند که فرایند اجتماعی‌شدن را طی و رعایت کنند.

به دیگر سخن دو گام مؤثر در نهادینه‌سازی سازمان سیاسی چون دولت حایز اهمیت است: نخست ایجاد سازمان مملکت‌داری و طراحی بدنه حکمرانی، به گونه‌ای که این بدنه فراتر از زندگی پادشاه، ملکه، پرنس، سلطان، رئیس و رهبران باشد و فارغ از آنان نیز توان ادامه‌یافتن داشته باشد. این گامی اساسی در تداوم اقتدار توسط سیستم مشروع مستقل و غیروابسته به فرد یا جناح و حتی تمام دولتمردان است؛ چنان‌که با سقوط یک حکومت، نظام و دولت پابرجای می‌ماند. گام دیگر و بلکه مهم‌تر شکل‌یابی منسجمانه عقلانیتی برخاسته از ایده‌ها، آموزه‌ها و ارزش‌های جامعه است که خمیرمایه تشکیل جامعه، سوق‌دهنده جامعه به سوی شکل‌گیری جامعه سیاسی و تشکیل دولت است و همان درنهایت پذیرش سلطه توسط آحاد جامعه و حق قانونگذاری جامع را به اشخاص یا بدنه‌هایی از نظام توجیه می‌کند.

مظاهر فیزیکی دولت اگرچه اجزای مهمی از دولت و نشان‌دهنده و مظهر دولت‌اند، اما جوهر و اساس موجودیت آن را تشکیل نمی‌دهند. بدون ایده دولت، نهادهای حکومتی به‌سختی می‌توانند کار کنند و دوام بیاورند. این به معنای اهمیت‌نداشتن نهادهای حکومتی نیست، بلکه هر ایده دولت به نهادهای قوی حمایت‌کننده نیازمند است و این دو به هم نیاز متقابل دارند و به تعبیری «ایده‌ها و نهادها به‌طور غیرقابل تفکیکی در هم فرو رفته‌اند» (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۸)؛ اما جوهر دولت توسط ایده دولت پدید می‌آید که بیشتر جنبه اجتماعی - سیاسی دارد، نه فیزیکی.

دولت‌ها ممکن است بدون سرزمین به حیات خویش ادامه دهند؛ مانند حکومت‌های در تبعید که از حمایت داخلی و بین‌المللی گسترده برخوردارند یا همچون ارمنی‌ها، فلسطینی‌ها و بسیاری ملل آواره که ایده دولت را در بین خود زنده نگاه داشته‌اند؛ اما بدون وجود ایده دولت، استمرار دولت بی‌معناست. (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۸۰) تفکیک بوزان میان ایده دولت و دیگر ایده‌ها و آرمان‌های مهم درخور توجه است. "ایده‌های مهم‌تر درباره هدف انسان از تکامل مذهبی و فلسفی روحی گرفته تا فتح صحنه‌های دانش و ایجاد تمدن‌های کهن‌گشایی فراوان است؛ ولی این ایده‌ها برای موجودیت افراد مثل ایده‌های مربوط به موجودیت دولت بنیادی نیست. انسان‌ها ممکن است جان خود را فدای ایده‌های مزبور کنند؛ ولی دولت‌ها بدون آنها به موجودیت خود ادامه می‌دهند. دولتی که ایده اتصال‌دهنده نداشته باشد، از لحاظ ادامه موجودیت در نظام رقابت‌آمیز بین‌المللی مشکل خواهد داشت". (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۸۵)

در میان اندیشمندان، بوزان از جمله کسانی است که با کالبدشکافی ایده دولت، اهمیت جایگاه امنیتی آن را نشان داد. در نگاه او، ایده دولت مهم‌ترین معیار ارزیابی و تعیین جایگاه دولت‌ها در طیف قوی تا ضعیف است. بوزان در تبیین پیامدهای ضعف ایده دولت قایل است جا نیفتادن ایده دولت در اذهان مردم ماهیت و اساس دولت را نامطمئن می‌سازد و در چنین وضعیتی نهادهای دولتی به‌سختی می‌توانند دوام بیاورند؛ امکان انقلاب، جنگ داخلی و تجزیه دولت به عنوان واحد سیاسی افزایش می‌یابد و به جای بهره‌گیری از مشارکت مردم، یک جزء نهادی دولت همه مسئولیت‌ها را بر عهده می‌گیرد و دولت حداکثری پدید می‌آید؛ به‌نحوی که نخبگان دولتی و نهادهای مسلح مجری قانون بر آن مسلط‌اند. در چنین شرایطی، ایده دولت با منافع نخبگان حاکم مساوی انگاشته می‌شود و نهادهای حاکم بزرگ‌ترین تهدید برای منافع و امنیت ملی به شمار می‌آیند. افزون بر آن، در چنین وضعیتی منابع دولت صرف حفظ خویش می‌شود و در درازمدت با خطر کاهش

منابع در مقابل دولت‌های سازمان‌یافته روبرو می‌شود؛ همچنان‌که جان‌فقدان ایده دولت در اذهان دیگر دولت‌ها، محیط بین‌المللی را برای دولت نامطمئن می‌سازد و موجودیت دولت در نظام رقابت‌آمیز بین‌المللی دچار اشکال می‌شود. بر این اساس در می‌یابیم هر اندازه ایده دولت رشد یافته و منسجم‌تر باشد، میزان مقاومت دولت در برابر تهدیدات بیرونی و آسیب‌پذیری‌های درونی بیشتر است و بهره‌گیری از زور در داخل برای تثبیت نظام کاهش می‌یابد؛ در مقابل مشروعیت و قدرت دولت افزایش و میزان مشارکت مردم در آن نمود بیشتری نمود می‌یابد. چنین دولتی با الگوی ملت - دولت تطابق فزون‌تری خواهد داشت.

افزون بر آن در چنین فضایی سخن از مفاهیم اساسی ملت - دولت مانند هویت، نقش، حاکمیت، امنیت و منافع ملی پوچ و بیهوده خواهد بود. دولت‌های ضعیف به علت فقدان ایده دولت و نبود میزان قابل قبولی از انسجام سیاسی - اجتماعی برای جبران ضعف درونی خویش به تقویت و گسترده‌گی نهادهای خود همت می‌گمارند. بر این اساس برخی نهادها یا افراد درون حاکمیت کلیه سیاستگذاری‌ها و اجرای آنها را بر عهده گرفته و دولتی متمرکز و بسته رشد می‌یابد. در چنین حالتی، دامنه ملی‌بودن مسائل دقیق نیست، بلکه منافع، امنیت و حاکمیت ملت از سوی حکومت با وضع و اجرای قوانین داخلی، رویکرد پلیسی، پیگردهای وسیع قانونی، کنترل شدید مردم و نهایتاً سیاست‌های خاص خارجی که در انفعال نسبت به اوضاع داخلی گرفته می‌شود، مورد تهدید جدی قرار می‌گیرد و اطاعت جایگزین وفاداری و ترس جایگزین تلاش همراه با رغبت می‌شود و دولت از طریق اجبار و اقناع با روش‌های مختلف اعم از فشارهای اجتماعی، تبلیغات و جنگ روانی، الزام مادی به صورت فیزیکی یا کاریزمایی یا اقتصادی یا با توجیهات و استدلال‌ات عقلانی مردم را به اطاعت خویش فرا می‌خواند. در این میان جایگاه ملت و ایدئولوژی سازمان‌دهنده بعنوان دو عامل و منبع اصلی ایده دولت نام برده می‌شوند.

نکته قابل توجه در بحث کنونی ناسازه‌ای درونی است که تامل در آن حائز اهمیت است. ایده دولت از نظر خصلت بینشی و عقیدتی آن همانند دیگر عقاید در معرض تأثیرپذیری، نفوذ، پریشانی و حتی شکست از دیگر عقاید است. «ایده دولت، نهادهای آن و حتی سرزمین دولت همگی ممکن است به اندازه تهدید نظامی از طریق انحراف عقاید مورد تهدید واقع شود»؛ (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹) از این رو «ایمن‌سازی ایده دولت به‌طور منطقی مستلزم انزوای شدید برای اجتناب از تأثیر نفوذهای ویرانگر یا اتخاذ سیاست سلطه‌جویانه به منظور حذف و سرکوب منابع تهدید است». (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳) بر این اساس تلاش برای امنیت ایده دولت «به سقوط قابل ملاحظه‌ای از میزان مشروعیت می‌انجامد»؛ (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۲) به عبارت دیگر رشد و بالندگی ایده دولت در عرصه تعامل افکار جامعه تحقق می‌یابد و این عرصه آزادی‌اندیشه و بیان را می‌طلبد. از سوی دیگر امنیت ایده دولت مستلزم جلوگیری از ترویج اندیشه‌های آسیب‌رسان است. این ناسازه چگونه حل‌شدنی است؟ بوزان قدرتمندی، انسجام و فراگیربودن ایده دولت را تنها راه تثبیت امنیت این ایده می‌داند: «ایده‌ها وسیله‌های باثبات‌تر و مقرون‌به‌صرفه‌تر از فشار و زور برای حکومت هستند. هر دولتی که منابع خود را تنها مصروف حفظ خویش کند، در درازمدت با خطر کاهش منابع در مقابل دولت‌های سازمان‌یافته‌تر روبرو می‌شود و بدین ترتیب فشار ناشی از تحول درازمدت و در شرایط رقابت‌آمیز آناارشی بین‌المللی به نفع دولت‌هایی است که ایده‌های قوی از خود دارند». (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۷)

مساله مهم آن است که تعاطی افکار در فضای آزاد هنگامی می‌تواند به تقویت نظام و دولت بینجامد که بر دوش ایده دولت بنشیند و نه بر روی ایده دولت. هنگامی که محل مناظرات و گفتگوها در تعالی ایده دولت می‌نشیند، به تعدیل

قدرت‌طلبی‌ها و انسجام‌بخشی جامعه و تقویت سازوکارها می‌انجامد؛ اما هنگامی که محل نزاع و گفتگوها بر روی ایده دولت متمرکز است، یعنی هنوز جامعه به یک محل وفاق و اشتراک عقلانی نسبت به اصل جامعه سیاسی و بنیان‌های آن دست نیافته یا آنچه دست یافته است، عوامل بیرونی در صدد تخریب عقلانیت پایه‌ای هستند که جامعه حول آن شکل گرفته است. چنین روند تبادلی نه تنها به رشد و پیشرفت، انسجام و قوت نظام نمی‌انجامد، بلکه فروپاشی جامعه سیاسی را به همراه خواهد داشت. توجه به این موضوع نکته اساسی پاسخ به این سؤال است که چرا در دولت‌های قوی، تبادل آزاد اطلاعات و آزادی بیان مانع از خودکامگی می‌شود و به پیشرفت جامعه کمک می‌کند؛ اما در دولت‌های ضعیف، آزادی بیان به فروپاشی جامعه می‌انجامد؟ زیرا در جوامعی که دولت قوی دارند، ایده دولت شکل یافته است و مناظرات بر چگونگی اجرا یا گردش اجتماعی است؛ از این رو جامعه سازنده و پیشروست؛ اما در جوامعی که ایده دولت در آن شکل نیافته است یا از ایده‌ای قوی برخوردار نیست، محل مناظرات و گفتگوها بر ایده دولت تمرکز می‌یابد و به‌طور متداول دولت‌های رقیب نیز در این منازعه وارد می‌شوند و در نهایت منجر به تضعیف نظام می‌شود و اساس دولت و جامعه سیاسی به چالش کشیده می‌شود.

۳- خودکامگی بروکراسی

برای کاوش بیشتر در این سوال که چرا در دولت‌های قوی، تبادل آزاد اطلاعات و آزادی بیان، چانه‌زنی‌های دمکراتیک علاوه بر اینکه مانع از خودکامگی می‌شود، به اتخاذ تصمیمات و سیاستگذاری بهینه و پیشرفت جامعه کمک می‌کند؛ اما در دولت‌های ضعیف، آزادی بیان به فروپاشی جامعه می‌انجامد؟ لازم است میان مباحث دو بخش گذشته با دو نوع عقلانیت یعنی عقلانیت پایه و عقلانیت سیاستگذاری پیوند برقرار سازیم.

۱-۳- عقلانیت پایه و عقلانیت سیاستگذاری :

عقلانیت اجتماعی، بنیان توسعه و پیشرفت جامعه است با این وجود می‌بایست میان دو نوع از عقلانیت و جایگاه آن تمایز قائل شد :

۱. ساحت عقلانیت پایه و ارزش‌های بنیادین یک ملت یا ایده دولت: ملت‌های واقعی بر بنیان جامعه‌ای شکل یافته‌اند که در گذر زمان به وجود آمده، نضج گرفته و قوت یافته است. آنچه بافت اجتماعی چنین جامعه‌ای را رقم زده است، جمع‌آمدن عده‌ای از مردم با بینش‌ها، ارزش‌ها گرایش‌ها و سبک زندگی مشترک در کنار هم و انتخاب آگاهانه نسبت به نوع و شکل سازماندهی و مدیریت کلان سیاسی - اجتماعی است که عقلانیت پایه جامعه نام دارد. شکل‌گیری عقلانیت پایه و پدید آمدن ملت‌های واقعی مبتنی بر جامعه، ثمره ده‌ها سال، بلکه قرن‌ها تجربه جمعیتی است که با تلاش و مجاهدت خود به مشترکات بینشی، ارزشی و گرایشی خاص نایل آمده و برای تحقق سبک زندگی خود مبارزه کرده‌اند، بلکه اساساً تقدس سرزمین، میهن، وطن و پرچم نشئت یافته از آن است که امور مذکور سمبل تلاش‌ها و رنج‌های جماعتی برای شکل‌بخشی به جامعه خویشتن است. عقلانیت پایه باورهای بنیادین ملت است که ریشه در اعماق جان آنان دارد و در کشورهایی که حاکمیت آن مردمی است، غالباً در صدر قانون اساسی تجلی یافته است و در کشورهایی که حاکمیت مردمی نیست، در فرهنگ بیناذهانی مردم ریشه دارد. ملت‌هایی که بر بافت اجتماعی بنا شده‌اند و برخوردار از عقلانیت پایه هستند، ملت‌هایی قوی و منسجم‌اند، اعم از اینکه حاکمیت را در اختیار گرفته باشند یا مبارزه آنان هنوز به ثمر ننشسته

باشد. در مقابل ملت‌هایی ساختگی قرار دارند که فاقد بافت اجتماعی و عقلانیت پذیرفته شده پایه‌اند و صرفاً بر مبنای مرزبندی استعماری کنار یکدیگر جمع آمده‌اند. چنین اجتماعاتی به سادگی شکننده‌اند و از هم فرو می‌پاشند. از این رو ملت‌هایی که به چنین بافت اجتماعی و عقلانیت پایه‌ای دست یافته‌اند، چون این وضعیت ناشی از تلاش‌ها و مجاهدات نسل‌های مختلف آنان بوده است، با تمام وجود در حراست از آن پابرجا می‌مانند و به بقا و تهدیدات آن حساس‌اند و این قلمرو برای آنان دارای تقدس است. مقدسات یک ملت باورهای ریشه‌داری است که با خون و پوست مردم عجین شده و از سوی دیگر بافت اجتماعی ملت را شکل بخشیده است. از این رو مباحث مرتبط با عقلانیت پایه حریمی تلقی می‌شود که از بحث و گفتگوهای روزمره به دور است و هر گونه بحث و مناظره درباره آن فقط در کانون‌های فاخر علمی و توسط اندیشمندان و صاحب‌نظران در می‌گیرد. ایجاد هر گونه بحث، مناقشه، چالش، تردید و شبهه‌افکنی در قلمرو عقلانیت پایه یک ملت، چون شکاف و تفرقه در بافت اجتماعی است، فرهیختگی و درایت صاحب‌نظران را می‌طلبد. این گوهر کالایی نیست که هرروزه به بازار مناقشات بیاید و در هر مسئله‌ای به معامله گذاشته شود، بلکه اساساً قلمرو عقلانیت پایه معیار صحت سیاستگذاری، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی است و خط قرمز نخبگان و سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان است.

عقلانیت پایه سازنده بافت اجتماعی جامعه ثمره صدها سال اندیشه‌ورزی، تجربه، مبارزه و استقامت است؛ به سادگی به دست نیامده است و به سادگی از بین نمی‌رود؛ در قلمرو ارزش‌های حیاتی ملت است؛ از امور غیر قابل مذاکره و معامله است و باید از قلمرو مناقشات و چانه‌زنی‌های روزمره سیاسی محفوظ باقی بماند؛ گوهری است که تجلی ارزش‌های حیاتی جامعه و بافت انسجام‌بخش آن است؛ هر گونه تغییر و دگرگونی در آن نیازمند تحول بنیادین فکری، ارزشی، فرهنگی و روحی ملت است؛ همچنین نیازمند جایگزینی بافت انسجام‌بخش اجتماعی مقبول‌تر و مناسب‌تر است؛ در غیر این صورت به فرو پاشی جامعه و هرج و مرج می‌انجامد. علاوه بر آن هر نوع تلاش برای تغییر آن بدون چنین تحول و جایگزینی‌ای خیانت به جامعه و تلاش برای براندازی نظام تلقی شده و تبدیل به امر امنیتی می‌گردد.

۲. ساخت سیاستگذاری و تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی: برخلاف ساخت عقلانیت پایه، مباحث مربوط به قلمرو سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری نیازمند مشارکت عقلانیت جمعی، گفتگو، مناقشه، محاسبه‌ورزی و چانه‌زنی است. منطق‌گزینش سیاست‌ها، منطق برآورد و محاسبه بر اساس سود و زیان است؛ از این رو هر اندازه مباحث با شفافیت بیشتر در معرض خرد جمعی قرار گیرد، اولاً تصمیمات و سیاست‌ها پخته‌تر خواهد بود؛ ثانیاً اطلاعات جامع‌تری درباره میزان سود و هزینه آن در معرض افکار عمومی قرار داده می‌شود و مردم برای نیل به منافع یک سیاست آمادگی استقامت بیشتر می‌یابند؛ ثالثاً منافع ملی و جمعی بیشتر رعایت می‌شود. در مقابل هر اندازه مباحث این ساخت محدود به عده‌ای خاص و محدود شود و سیاستگذاری و تصمیم‌گیری محدود به مجامع بسته، باندهای خاص و شوراهای ویژه شود، اولاً امکان بهره‌گیری از خرد جمعی از بین می‌رود؛ ثانیاً شفافیت و در بسته بودن تصمیم‌گیری‌ها، زمینه‌های پیدایش و گسترش فساد و ترجیح منافع فردی، حزبی و جناحی را بر منافع ملی پدید می‌آورد؛ ثالثاً ارزیابی سیاست‌ها و اقدامات و اینکه آیا منافع ملی و جمعی در آن رعایت شده یا اغراض و اهداف دیگر سیاسی در آن مدخلیت داشته است، دشوار می‌شود.

در کشورهایی که ثبات و کارآمدی سیاسی دارند، مباحث قلمرو نخست بافت اجتماعی جامعه را شکل بخشیده که مورد اتفاق نخبگان و خط قرمز سیاستگذاری و تصمیم‌گیری است. اندیشه‌اندیشه‌ورزان، هنرورزی هنرمندان و اهل فرهنگ و قانونگذاری قانونگذاران در خدمت تثبیت، نهادینه‌سازی و ارتقای عقلانیت پایه جامعه است؛ اما مباحث قلمرو دوم محل مناقشه، چانه‌سازی، محاسبه‌ورزی و گفتگوی روزمره است. درست برخلاف آن وضعیت کشورهای ضعیف است؛ یعنی

این دو قلمرو به جای هم می‌نشینند. مباحث قلمرو نخست دائماً کالای مناقشات روزمره است. روشنفکران جامعه که با بافت فکری متفاوتی با جامعه رشد کرده‌اند، به جای تثبیت و اندیشه‌ورزی در صدد تخریب و براندازی عقلانیت پایه بر می‌آیند؛ از این رو از جامعه گسسته، برج عاج‌نشینانی می‌شوند که همواره ساز مخالف با نظام را در سر می‌پرورانند. از سویی مباحث سیاستگذاری و تصمیم‌گیری پشت درهای بسته انجام می‌شود. اطلاع از تعهدات و توافقات تا سال‌ها فقط در انحصار چند نفر بوده و حتی از دسترسی نمایندگان ملت به دور می‌ماند؛ تفکر و تأمل در مباحث سیاستگذاری و تصمیم‌گیری منحصر به شوراها و مجامع و افراد خاص می‌شود و دیگران نامحرم تلقی می‌شوند؛ کانون‌های اندیشه‌ورزی و تفکر به جای آنکه محل گرم بحث و مناقشه باشد، عملاً تابع خواسته‌های سیاستمداران می‌شود؛ نهادهای فرهنگی و تبلیغی به جای آنکه مراکز نشر اندیشه‌های مختلف باشند تا افکار عمومی را از سیاست‌ها و تصمیمات، هزینه‌ها و فایده‌ها مطلع ساخته و مردم را نسبت به پیامد تصمیمات‌شان آگاه سازند، در مقام عمل مجیزگوی حکومت‌ها و دولتیان می‌شوند.

۲-۳- عوامل جابجائی جایگاه دو نوع عقلانیت :

اکنون سؤال این است که چرا این دو قلمرو در کشورهای ضعیف جایشان عوض می‌گردد و به جای هم می‌نشینند؟ چرا به جای آنکه محافل روشنفکری و نخبگانی، مباحث روزنامه‌ها و گفتارهای عمومی به بحث و نظر درباره سیاست‌ها، تصمیمات و اقدامات بپردازند و با نقد و بررسی بر پختگی آن بیفزایند و مانع اتخاذ تصمیمات نادرست شوند، دائماً مباحثی چون این امر که نظام جمهوری باشد یا نباشد، اسلامیت آن تا چه میزان باشد و امثال آن محل بحث روزمره و عمومی است. در مقابل مسائل حوزه سیاستگذاری و تصمیم‌گیری در محافل خاص و اتاق‌های بسته و به دست عده‌ای محدود و در غیاب عقل جمعی گرفته می‌شود؟ در چنین وضعیتی دو عامل دست به دست می‌دهند و فرصت تصحیح یک نظام را از بین می‌برند و آن را با چالش‌ها مواجه می‌سازند.

نخست، مسئولان سیاستگذاری و تصمیم‌گیری حکومت: غالباً متصدیان اجرایی و مدیریت کشور مایل‌اند قلمرو سیاستگذاری و تصمیم‌گیری را در انحصار خود داشته باشند و از حوزه مشارکت خرد جمعی و اظهار نظرهای ددرساز خارج سازند؛ از این رو تلاش می‌کنند مباحث قلمرو دوم را به مباحث قلمرو نخست پیوند زنند و مشروعیت تصمیمات، اقدامات، سیاست‌ها و برنامه‌های خود را از مشروعیت نظام کسب کنند. آنان به خوبی به جایگاه و وجاهت مباحث عقلانیت پایه آگاه‌اند و می‌دانند اگر اقدامات خود را با آن گره زنند، می‌توانند با وجاهت پذیرفته‌شده اجتماعی آن، سیاست‌ها، تصمیمات و اقدامات خود را از معرکه نقد، بررسی و ارزیابی رها سازند؛ از این رو به سادگی چالش علیه یک سیاست یا اقدام را مخالفت با اساس نظام، مناقشه در یک برنامه را خدشه به اصول عقلانیت پایه و مورد قبول اجتماعی، و مخالفت با سیاست‌های رؤسای قوای اجرایی را مخالفت با پیغمبر معرفی می‌کنند و بدین وسیله زبان و فکر و حضور اندیشه‌ورزی در قلمرو مباحث سیاستگذاری و تصمیم‌گیری را منسد می‌سازند. طبعاً در چنین فضایی از یک سو بهره‌نگرفتن از خرد جمعی و نداشتن مجال چانه‌زنی و محاسبه‌ورزی خردمندانه موجب می‌شود سیاست‌ها و تصمیمات ناپخته اتخاذ شود و به علاوه مردم و جامعه نسبت به تصمیمات توجیه نباشند و زیر بار مسئولیت انتخاب خود نروند و شکست هر سیاستی خدشه در ارکان عقلانیت پایه تفسیر شود. از سوی دیگر فقدان شفافیت و نظارت و انحصار سیاستگذاری و تصمیم‌گیری زمینه‌ساز رواج فساد در نهادها و افراد می‌شود.

دوم، دشمنان نظام: دشمنان یک کشور، که با اساس عقلانیت پایه نظام مخالف‌اند و در صدد فروپاشی اجتماعی و کلیت انسجام یک ملت‌اند، در صدد بر می‌آیند کمترین مسائل را با اصل نظام پیوند دهند و تمامی ددرسهای ملت را به پای

عقلانیت نظام بنگارند. سیاستها، تصمیمات و اقدامات محل سعی و خطا هستند و با آشکارشدن نادرستی آن به سادگی کنار گذاشته می شوند؛ اما مباحث عقلانیت پایه ثمره قرن‌ها اندیشه‌ورزی و مجاهدت مردم است. گره‌زدن آن دو با همدیگر مناسب‌ترین راه برای دشمنان یک نظام است که با کمترین شکست یک سیاست یا برنامه، بطلان و کژی اساس نظام را اعلام کنند. بدیهی است که در چنین وضعیتی اولاً به دلیل فقدان مشارکت و بهره‌نگرفتن از عقل جمعی زمینه اعتراض به سیاست‌ها، تصمیمات و برنامه‌های غلط افزایش می‌یابد. از سوی دیگر به دلیل پیوند نادرستی که دولتمردان و دشمنان میان مباحث عقلانیت پایه و سیاستگذاری و... برقرار کرده‌اند، هر گونه اعتراض مردمی به سادگی قابلیت تفسیر و مواجهه علیه اساس نظام را به خود می‌گیرد. در کشورهای ضعیف این دو عامل در کنشی متقابل همدیگر را تقویت می‌کنند بصورتی که باعث می‌شود هر گونه نقد، بررسی و ارزیابی تصمیمات و سیاست‌ها صبغه مخالف با نظام گیرد و هر گونه اعتراض به این امور به شورش و آشوب منجر شود.

بر این اساس از یک سو لازم است مسئولان مباحث قلمرو عقلانیت پایه و اساس نظام را ارج نهند و جایگاه فاخر آن را حفظ کنند و از سوی دیگر اندیشمندان و فرهیختگان اجازه ندهند اصول عقلانیت پایه نظام خرج اشتباهات، کم‌کاری‌ها و غفلت‌های مسئولان اجرایی شود یا تصمیمات و اقدامات با قلمرو مشورعت نظام گره بخورد.

نتیجه گیری :

این نوشتار در پاسخ به این سوال شکل یافت که چرا در کشورهای ضعیف محوریت بیشتر گفتگوها، چالش‌ها و مناقشات حول بنیان اساس نظام و خرد دولت است و کمتر در قلمرو سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری است؟ در حالی که در کشورهای قوی وضعیت بالعکس بوده و مباحث و چانه زنی‌های حول محور تصمیمات و سیاستها بوده و خرد نظام و حاکمیت کمتر مورد بحث و مناقشه است؟ در این راستا با تمایز قائل شدن میان عقلانیت پایه نظام و ایده دولت از یکسو و عقلانیت سیاستگذاری و تصمیم‌گیری و خرد حکمرانی از سوی دیگر به آسیب شناسی تغییر جایگاه ایندو عقلانیت در کشورهای ضعیف پرداختیم. در یک نگاه کلی می‌توان بیان داشت :

اول ؛ ایده دولت مهم‌ترین عامل بافت اجتماعی - سیاسی یک ملت و امری فاخر و گرانبه‌است که به صورت متداول ارکان آن در قانون اساسی ملت تجلی می‌یابد؛ اما این ایده، در معنای واقعی آن، بر اساس یک فرایند طبیعی و تدریجی شکل یافته و انعکاسی از بینش‌ها، ارزش‌ها و تجارب تاریخی مردم است که طی دهه‌های طولانی، بلکه قرن‌ها تجربه آنان را تبدیل به جامعه و جامعه سیاسی ساخته است. این ایده پیوندی بوده است که نسل‌هایی را کنار هم گرد آورده و برای تحقق آن و زندگی تحت لوای آن مبارزه کرده و رنج و درد و مشقت تحمل کرده و بر اساس خرد جمعی به این باور رسیده‌اند که در پناه آن می‌توانند به نحو شایسته‌تری زندگی جمعی خود را مدیریت کنند؛ از این رو معیار خودی و غیرخودی، میزان سلامت حکومت و مسئولان مملکت و ملاک انحراف نیافتن نظام است. همچنین شاخصه‌ای است که مسائل مهم‌تر را از مسائل مهم متمایز می‌سازد، مرز مسائل تهدیدزا و امنیتی را از دیگر مسائل سیاسی مشخص می‌کند و در نهایت منشأ وفاداری، از خودگذشتگی ملت و معیار مشروعیت دولت است. اصول، مبانی و ارکان ایده دولت با خون و گوشت ملت عجین شده است؛ از این رو همچنان که به راحتی تحصیل نمی‌شود، به سادگی هم بر اساس زور و اجبار یا تصاحب سرزمین به دست عوامل بیگانه از بین نمی‌رود. تکوین نیافتن مناسب ایده دولت در اذهان مردم بنیان اجتماعی ملت و اساس دولت را نامطمئن می‌سازد، خطر فروپاشی از درون و ترغیب به تهاجم از بیرون را بیشتر می‌کند. هر اندازه ملت به حفظ و حراست از ایده خود اهتمام ورزد و ایده دولت در اذهان از جافتادگی بیشتر برخوردار باشد بافت اجتماع سیاسی

ملت قوی تر می شود و دولت آسیب پذیری کمتری خواهد داشت. در مقابل ایده دولت می تواند به دلایل مختلف تضعیف شود که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - در مبارزات سیاسی، دولتمردان برای خلاصی از پاسخگو بودن در قبال عملکرد خویش، یا خلاصی از مناقشات رقبای سیاسی خود تلاش می کنند عملکرد خود را با ایده دولت و مشروعیت نظام پیوند زده و آندو را یکسان تلقی کنند. در نهایت مخالفان عملکرد خود را مخالفان نظام جلوه دهند. این نوع مایه گذاشتن از ایده دولت باعث می شود تا به تدریج ضعف مدیریت مسئولان به پای اساس نظام گذاشته شود.

ب - در بده‌بستان‌های سیاسی و چانه‌زنی‌ها، دولتمردان تلاش می کنند ابزارهای گرانبها را به مصاف رقیب آورند تا با کمترین هزینه، راه حلی ساده برای خلاصی خود از پاسخگوئی پیدا کنند. در این میان سوء استفاده از ایده دولت و ابعاد آن گرانبها ترین و کم هزینه ترین امور است.

ج - گاه میان نخبگان و توده مردم درباره ارکان ایده دولت شکاف فکری وجود دارد؛ بدین معنا که ارکان ایده دولت که به بافت اجتماعی توده مردم شکل می دهد، مورد پذیرش نخبگان نیست. این وضعیت در جهان سوم که نخبگان دانشگاهی آن تحصیلکردگان جوامع غربی یا تأثیر پذیرفته از افکار آنان‌اند، امری رایج است. در این صورت نخبگان در مقابل پذیرفتن ایده دولت مقاومت نشان می دهند. فراتر از آن با توجه به اینکه نخبگان فکری جامعه مسئولیت تنویر کرده و برورسانی مؤلفه‌های ایده دولت و نظام‌سازی و الگوسازی عملی برای نهاده‌سازی و عملی کردن ایده دولت را بر عهده دارند، در چنین وضعیتی اگر آنان از مسئولیت خود سر باز زنند، ایده دولت به تدریج با چالش ناکارآمدی روبرو می شود.

د - در برخی موارد، کوتاهی در انتقال ایده دولت به نسل‌های بعدی، علاوه بر آنکه سبب شکاف نسل‌ها می شود، به گسست اجتماعی و بحران‌های آن می انجامد.

از رهگذر فوق، از آنجا که ایده دولت مهم ترین عامل انسجام بخش اجتماعی و اساس ملت و مهم ترین رکن دولت ملی است، چنانچه قشرهای مختلف اجتماع در تثبیت، تقویت، برورسانی، تنویر، نظام‌سازی و الگوسازی عینی و در نهایت انتقال و حراست از آن دچار کم کاری یا عدم توجیه فکری باشند، بنیان دولت ملی با چالش مواجه می شود و ثمره آن دولت ضعیفی است که دچار بحران‌های اجتماعی درونی و تهدیدات بیرونی خواهد بود.

دوم، در فرایند مدیریت حکومت، بهره گیری از عقل جمعی و مشارکت ملی باید ملاک سیاست‌ها، برنامه‌ها، تصمیمات، اقدامات و انتخاب مسئولان باشد. بر این اساس قوانین، سازمان‌ها و فرایندهایی برای نهاده‌سازی مشارکت مردم در سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم گیری و نظارت نهاده‌ها بر آن تعریف می شود تا بر اساس حاکمیت قانون به عنوان معیار و ملاک نهایی، حداکثر مجال بهره گیری از عقل جمعی در محاسبات هزینه و فایده و نظارت عمومی در مرحله اجرا صورت گیرد و در امور مذکور منافع ملی و نه منافع حزبی، جناحی، صنفی یا شخصی، ملاک تصمیمات قرار گیرد. از سوی دیگر روندهایی برای جابه جایی و انتقال مسالمت آمیز قدرت تدبیر می شود تا در صورت تشخیص عملکرد نادرست مسئولان از سوی ملت، روند واگذاری قدرت به آسانی انجام شود؛ اما در این مسیر توجه به این نکته مهم اهمیت دارد که مباحث مرتبط با منافع ملی مسائلی است که در قلمرو سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم گیری است که لازم است بر اساس منطق محاسباتی که ملت برای خود تعریف کرده است، در تضارب آرا و نظرات جمعی قرار گیرد و فرصت چالش و گفتگوی نخبگان و متخصصان فراهم آید تا در نهایت بر اساس محاسبه هزینه و فایده، بهترین سیاست و تصمیم اتخاذ شود. بر این اساس هر عاملی که باعث شود این فرصت از مباحث این قلمرو گرفته شود، به افزایش ضریب خطا در

سیاستگذاری و تصمیم‌گیری می‌انجامد. سیاستمداران و تصمیم‌گیران اجرایی برای سهولت کار و گریز از مشارکت جمعی، در فرض سلامت نظام، و یا برای بهره‌گیری از جایگاه مسئولیت جهت تأمین منافع و اغراض شخصی یا جناحی خود، در فرض فساد سیستم، می‌کوشند از ترفندهای مختلف جهت گریز از این مسئله استفاده کنند. پیوند دادن موضوعات با مشروعیت اصل نظام یا ایده دولت، پیوند دادن افراد و عملکردشان با مشروعیت اساس نظام و یکسان شمردن این دو و در نهایت امنیتی کردن مباحث، از جمله این ترفندهاست.

در این زمینه لازم است به تمایز قلمرو ایده دولت و مباحث مرتبط با قلمرو منافع ملی بار دیگر توجه کنیم. مسائل مرتبط با منافع ملی از جنس سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری است و لازم است مورد بحث، چالش، تبادل نظر و چانه‌زنی مستمر و گسترده قرار گیرد. در مقابل مباحث مرتبط با ایده دولت از جنسی است که بافت اصلی انسجام‌بخش ملت است و جامعه حول محور آن شکل یافته است. بر این اساس پاسداشت، تقویت، تثبیت و بروزرسانی ایده دولت و دور نگاه داشتن آن از بده‌ویستان‌ها و چانه‌زنی‌های سیاسی و حساسیت نسبت به جایگاه و حراست از آن، زنده و پویا بودن مؤلفه‌ها و عناصر آن، دغدغه تعریف سازوکارها، فرایندها و نهادها برای اجرایی ساختن اهداف و مقاصد آن از اهمیت و اولویت برخوردار است. بر این اساس گفتگو و نقدها درباره آن نیز باید در محیط‌های فاخر علمی و با احترام به فکر اجتماعی و تجارب تاریخی مردمی که آن را ساخته و پرورانده‌اند، صورت پذیرد.

در دولت‌های ضعیف غالباً جایگاه مباحث مرتبط با ایده دولت و مباحث مربوط به قلمرو منافع ملی با یکدیگر جابه‌جا می‌شود؛ بدین معنا که ارکان و عناصر مرتبط با ایده دولت محل چالش و منازعه روزمره قرار می‌گیرد و دولتمردان از آن به عنوان ابزار حذف رقیب بهره‌جسته و دایم آن را خرج ضعف‌های عملکردی خود می‌کنند. در مقابل نیز تصمیم‌گیری در مسائلی را که مرتبط با منافع ملی و بر اساس لزوم محاسبه هزینه و فایده است و باید محل تضارب آرا باشد از انظار گسترده مردم و مناظرات تخصصی به دور نگه داشته و در نهایت برای آنکه متهم به کنار گذاشتن فرایندهای دموکراتیک نشوند، منحصر و محدود به تصمیم‌گیری در فلان مجمع خاص و شورای ویژه می‌کنند.

منابع :

بوزان، باری (۱۳۷۸)؛ مردم، دولت‌ها و هراس؛ ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی؛ تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
فوکو، میشل (۱۳۹۲)؛ تولد، زیست، سیاست، رضا نجف‌زاده، تهران، نشرنی.
گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری، تهران، نشرنی.
وینسنت، اندرو (۱۳۷۱)، نظریه‌های دولت، حسین بشیریه، تهران، نشرنی.

Foucault, Michel (1991); *The Foucault Effect: Studies in Governmentality*; University of Chicago Press.

Lemke, Thomas (2012); *Foucault, Governmentality and Critique*; New York, Routledge.
Weber, Max (1987); *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology*; Berkeley, CA, University of California Press, eds, Guenther Roth and Claus Wittich, Vol 1.